

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنْما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۶۵) یکتاپرستِ راستین

به آن آشنا گفتم:

- کاش سخنانِ قبلی خود درباره ضرورتِ باور ها و اعمالِ منتج از توحید، و امکانِ آلوده شدنِ شان به

شُرک، را هم به زبانِ تمثیل بازگو می کردید.

فرمود:

- گفته می شود که

همه از خداییم و به سویی "او" باز می گردیم.

معنایِ کامل و دقیقِ این سخن آن است که

همه کائنات آفریده خدوند اند، به "او" تعلق دارند و به سوی "او" بازگردانده می شوند.

افزود:

- پس بیایید این بار سلوک را به یک سفر بازگشت تشبیه کنیم:

بازگشت به یک مبدأ؛ رجعت به پیشگاه "او".

آنگاه می توانیم در قالب این تشبیه و تمثیل،

درباره بسیاری مسائل، از جمله ضرورت باور ها و اعمال منتج از توحید و احتمال آلوده شدن شان به

شرک، گفتگو کنیم.

در ادامه پرسید:

- آیا درست است که بدون شناختن آن مبدأ - که اکنون مقصد سفر بازگشت شماست - و بی آن که با

مسیر منتهی به آن آشنایی کافی داشته باشید، سمرتان را آغاز کنید؟

آیا می توانید در این سفر، هر گونه وسیله نقلیه ای را به کار گیرید؟

آیا منطقی است که تنها به این که آن وسیله نقلیه - مثلاً یک خودروی معمولی - موتور بسیار خوبی دارد

اکتفا کنید و بگویید که آن خودرو به چرخ و دیگر اجزاء نیازی ندارد؟

آیا می خواهید بدون راهنمایی افراد راه بلد، یعنی پیشوایانی که خود راه و چاه مسیر را از پدیدآورنده مبدأ

و مقصد فرا گرفته اند، به این سفر بروید؟

آیا عاقلانه است که بدون آشنایی با شیوه راندن آن خودرو، خودتان پشت فرمان آن بنشینید و به هر صورتی که دلتان می خواهد آن را برانید؟

آیا فکر نمی کنید که، در چنین سفر حساس و پرمخاطره ای، به راننده ای ماهر نیاز دارید؟
آیا اجازه دارید که در مخزن آن خودرو هر نوع سوختی را بریزید و یا هر گونه ماده ای را به آن سوخت اضافه کنید؟

آیا انتظار دارید که آن خودرو، بدون سوخت، و یا با سوخت ناکافی، شما را به مقصد برساند؟
آیا شُدنی است که بدون طی تمامی مسیر منتهی به آن مقصد، به آن جا برسید؟
آیا

ارتباط این سؤالات آن آشنا با گفته های قبلی اش، و نیز پاسخ آن ها برایم کاملاً روشن بود؛ از این رو ترجیح دادم ساکت و آرام بمانم.
چون

در برخی موارد، سکوت، بهترین پاسخ، و آرامش، سنجیده ترین واکنش است.

سخنان او را در ذهن مرور کردم و سپس گفتم:
- می خواهم بدانم که چرا این سفر حساس است، و در طی آن، چه نوع مخاطره ای مسافر (سالک) را تهدید می کند.

پرسید:

- آیا تمثیلِ نبرد با دیو برای رهاییِ فرشته در بند را به یاد دارید؟

پاسخ دادم:

- آری.

فرمود:

- انسان های معمولی، در تمامی طولِ سفرِ سلوک، و به بیانِ دیگر، همواره، در گیرِ یک نبردِ درونی اند :

نبرد بینِ فطرت و غریزه

نبرد بینِ خیر و شر

نبرد بینِ اعمالِ نیک و بد و اعتقاداتِ درست و نادرست.

افزود:

- گرچه، در رابطه با کلِ هستی، اراده خداوند بر پیروزیِ نهاییِ خیر بر شر تعلق گرفته است؛

اما

این که در زندگیِ یک فردِ معین، کدام یک از این دو پیروز خواهد شد، تا آخرین لحظه عمرِ او، به حتم و

یقین قابلِ پیش بینی نیست؛ مگر توسطِ آفریدگار و پروردگارِ او.

گفتم:

- خدا عاقبتِ همه ما را، در این سفر و در این نبرد، ختم به خیر کند.

پس بی دلیل نبوده است که پیشینیانِ مان، دعا برای عاقبت به خیر شدن را مهمترین دعا در حقِ خود و دیگران می دانسته اند.

فرمود:

- در برخی به اصطلاح آدیان، به غَلَط، این کشاکش را نبردِ بین خدا و شیطان دانسته اند؛

حال آن که

شیطان صرفاً یک بنده و آفریدهٔ خداوند است، و از این رو، هرگز نمی تواند در برابر "او" کوچکترین عَرَضِ اندامی داشته باشد.

شیطان، مُنَحْصِراً به اِذنِ پروردگار، می تواند فقط آن دسته از کسانی را گُمراه سازد که یا خود به وی روی می آورند و یا، به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم، به او در گُمراه نمودنِ دیگران یاری می رسانند.

پرسیدم:

- چگونه؟

فرمود:

- شیطان و یارانش، در چشمِ انسان های معمولی، سَراب را دریا نشان می دهند و، از این راه، آن ها را قَرِیب داده و به بیراهه می کِشانند.

افزود:

- پیکار بین ایزد و اهریمن گرچه تعبیری بسیار رایج است ولی نادرست است.

تنها تعبیر درست این است که انسان، فقط به مَدَدِ خداوند و، به اِذْنِ "او"، از طریقِ یاریگریِ فرشته سیرتانیِ مُقَرَّبِ درگاهش، می تواند، به خواستِ "او"، در مبارزه علیه شیطان و اَذْنابَش پیروز شود.

به همین دلیل

انسان، در این رزمگاه، همواره باید به خداوند تَوَكَّل نماید؛

چون

تنها "او"ست که می تواند وی را از شرِ شیطان و جُنودش ایمن و مَصون نگهدارد.

ادامه داد:

- جُنودِ شیطان، یاوران و لشگریانش اند.

و

انسان های کاملاً غریزی بخشی بزرگ از جُنودِ اهریمن را تشکیل می دهند.

در این نبردِ رهایی بخش، آدمیان باید با بازگشت به فطرتِ خدادادیِ خود از لشکرِ اهریمن بُریده و به

سپاهِ یزدان بپیوندند.

از آن آشنا پرسیدم:

- آیا در نبردِ بین سپاهِ رحمان و لشکرِ شیطان، کسی می تواند بیطرف بماند؟

پاسخ داد:

- خیر.

در آوردگاهِ حق علیه باطل، بیطرفیِ شکلی از خیانت است؛ خیانت به سپاهِ حق طلبان و یاری رسانیِ ضِمنی به لشکرِ باطل.

به همین خاطر، در مَصافِ حق علیه باطل،

لشگریانِ جناحِ باطل، یا دیگران را به سویِ خود می خوانند، و یا آن ها را به سویِ بیطرفیِ سُوق می دهند.

از این رو، در گرماگرمِ نبردِ حق علیه باطل، تبلیغِ بیطرفی نیز شکل دیگری از خیانت است.

گفتم:

- در هر نبرد، هر یک از دو طرف، خود را سپاهِ حق و دیگری را لشکرِ باطل می داند و می نامد؛

پس چگونه می توان سپاهِ حق را از جناحِ باطل تشخیص داد؟

آن آشنا در پاسخ فرمود:

- از ویژگیِ شان.

ویژگیِ حق جویان و حق گویان و حق پویان آن است که،

بی واهمه از واکنش یا سرزنشِ دیگران، در عَالَمِ نَظَر، باورهای برآمده از توحید را ترویج می کنند، و در

عَالَمِ عَمَل، اعمالِ منتج از توحید را به کار می بندند.

سپس افزود:

- تنها کسی می تواند، به راستی، ادعای یکتاپرستی داشته باشد که اجرای این دو را، نه یک انجام وظیفه،

آن هم در شرایط و موارد خاص، بلکه فریضه همیشگی خود بداند.

ادامه دارد